

Adab. Kabul
Vol.6, No.2, Jawza-Sartan 1337
(May-June 1958)

پوهنځی ادبیات
Jun - Jul, 58

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

ادب

مجله دو ماهه

شماره دوم سال ششم جوزا - سرطان ۱۳۳۷ مطابق جون - جولای ۱۹۵۸

مضامین این شماره	صفحه	نویسندگان این شماره
خلجی های اغلجایی ها	۱	دکتور احمد جاوید
دور نمای فرهنگ	۱۲	علی محمد زهما
تأثیرات زبان و ادب دری ...	۲۱	محمدرحیم الهام
د پښتود ادبیاتو ملی سبکونه	۳۳	عبدالرزاق زهیر
دو جانب عقل سلیم	۳۵	غلام حسن
طلیحه شعر صوفیانه ...	۴۵	م. ح. ژوبل
نور جهان و جهان نگیر	۴۹	داکتر یوسف علوی
نتیجه انتخابات رئیس پوهنتون	۵۳	اداره
اخبار پوهنځی ادبیات	۵۴	اداره

آدرس	شرح اشتراك سال ۳۷
مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات	محصلین و محصلات
شهر نو - منزل حاجی غلام حیدر	مشترکین در مرکز
کابل	مشترکین در ولایات
افغانستان	در خارج
	۱۲ - افغانی
	۱۵
	۱۸
	۲ دالر

ADDRESS:
DEPARTMENT OF PUBLICATIONS,
FACULTY OF LETTERS,
SHAR-I-NAW, KABUL,
AFGHANISTAN

قیمت یک شماره ۳ - افغانی

مہتمم : عبدالحق (احمدی)

دکتر احمد جاوید

خلجی های باغ لجایی ها

کلمه خلج هم بمعنای محل و هم بمعنای قوم هر دو آمده و ذکرى از آن در کتب کتب جغرافیای عرب و آثار قدیم فارسی رفته است. اصطخرى کلمه خلج را چند جا ذکر کرده و در یکجا آورده است: فاما الغنم فان اکثرها یجلب الیهم من بلاد الغزنیه ومن الغرور والخلج والخلج صنف من الاثر الك و قعوافى قدیم الا یام الى الارض التى بین الهند ونواحى سجستان فى ظهور الغرور و هم اصحاب نعم على خلق الاثر الك وزیهم ولسانهم ... (۱) چنانکه می بینیم اصطخرى در ترك بودن آنان تصریح دارد و حتى لسان آنان را هم تركی خوانده است. این نکته را نیز باید از نظر دور نداشت که در نسخه بدل لسان نیست بلکه لباس است. ابن حوقل نیز در صورہ الارض عین عبارت را ذکر میکند: والخلج صنف من الاثر الك و قعوافى قدیم الا یام الى الارض التى بین الهند ونواحى سجستان فى ظهور الغرور و هم اصحاب نعم على خلق الاثر الك وزیهم ولسانهم .. (۲) ابن خرداد به نیز در دوجا از خاج ها صحبت میکند (۳) صاحب معجم البلدان مینویسد: خلج بفتح اول و نسکین ثانیه و آخره جیم موضع قرب غزنه من نواحى زابلستان (۴) باز همویا قوت

(۱) مسالك المالك اصطخرى ص ۲۴۵ از ابی اسحاق ابراهیم بن محمد انقارسی الاصطخرى المعروف بالكرخى وهو معول على كتاب صور الاقالیم للشيخ ابی زیه احمد بن سهل البلخى طبع لیدن مطبعه بریل ۱۹۳۷

(۲) صورہ الارض ص ۴۱۹ تألیف ابو القاسم ابن حوقل النصیبی لیدن مطبعه بریل ۱۹۳۹.

(۳) ص ۲۸ و ۳۱ المسالك والممالك از ابو القاسم عبدالله بن عبدالله بن خرداد طبع لیدن مطبعه

بریل ۱۳۰۶ (۴) معجم البلدان ص ۴۵۴ تألیف شیخ امام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحمومى الرومى البغدادى متوفى ۵۶۲۹ مجلد ثالث طبع ۱۳۲۴ مطبعه سعادت مصر

حموی در کتاب مرآة الاطلاع عین مطالب را می آورد: خلیج بفتح اول و تسکین ثانیه و آخره جیم موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان (۱) ابن بطوطه در ذیل ذکر نام سلطان علاءالدین محمد شاه خلجی جائیکه کلمه (ماه) را بعنوان نام یاد میکنند متذکر میشود: و الماه القمر بلسانهم... (۲) چنانکه می بینیم کلمه ماه فارسی است نه ترکی... عتبی کلمه خلج را ذکر میکند و منینی شرح ذیل را در باره آن مینویسد: والخلج بفتح الخ المعجمه والام و تغلیط الجیم و هم جیل من الناس و صنف من الاثر (۳) عتبی ذکر خلج و افغان را با هم آورده است و جرد فاقانی در ترجمه تاریخ یمینی از جماعت افغانیان و خلج در سپاه سبکتگین بودند یاد میکند (۴) کلمه خلج بمعنای محل و قوم در تاریخ بهیقی کرار آمده است در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب کلمه خلج بکرات آمده که بعداً بآن صحبت خواهیم کرد صاحب طبقات ناصری در جایی مینویسد که این محمد بختیار از خلج و غور و بلاد گرمیسر بود (۵)

مولف برهان قاطع مینویسد: خلج طائفه ای باشند از صحرانشینان و ترکان (۶) دکتر محمد معین در حاشیه همان کتاب نوشته است: نام قبیله ترک و اسم ترکی آن بدون شک *Qalac* قلچ است، این قبیله از قرن چهارم در جنوب افغانستان بین سیستان و هند ساکن بوده اند. ابن اثیر نیز در الکامل ذکر افغان و خلج را آورده است (۷)

(۱) ص ۱۵۵ مرآة الاطلاع از هموی قوت حموی سال ۱۳۱۵ طبع تهران

(۲) رحلة ابن بطوطه ص ۲۵۴ المساء تحفة النظاری غریب الامصار و عجایب الاسفار از ابو عبد الله محمد بن عبد بن ابراهیم اللواتی الطنجی العروف بابن بطوطه طبع اول ۱۳۴۶ هجری مطبعة الازهریه مصر.

(۳) ص ۸۸ شرح الیمینی المسمی بالفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر عتبی للشیخ منینی چاپ جمعه المعارف

(۴) ص ۴۳ ترجمه تاریخ یمینی توسط ابوشرف ناصح بن ظفر جرد فاقانی (کاپ یگانی)

(۵) طبقات ناصری تصنیف ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی چاپ کلکته ۱۸۶۴

(۶) ص ۷۶۴ برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان چاپ کتابخانه زوار تهران به تصحیح دکتر محمد معین.

(۷) الکامل للعلامه ابو الحسن علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکرم بن عبد الواحد شیبانی المعروف بابن الاثیر الجزری صفحات ۶۶ و ۲۲۸... جلد نهم و دهم و هفتم و هشتم

بابر نیز در بابر نامه از قومی بنام خلجی بدین ترتیب یاد میکند :

در دوسه جا تنگهاست خلجی و جمعه - مع افغانان قطاع الطريق راه میروند . (۱)

مؤلف تاریخ نامه هرات سی و پنج جای کلمه افغان و دو جا کلمه اوغانستان را یاد میکند و در ضمن از قوم خلج نام میبرد (۲) مؤلف تاریخ سلطانی از غلجا یی ها بنحوی یاد میکند که گویا زبان خود را از دست داده باشند و خود را

شاید کلمه خلیج از قلیج و خرلیج ترکی نیامده باشد و شکل قدیمی آن غلیج و غرچ باشد چنانکه ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب به غرچ و غرشتان، موسوم بود اهالی این ولایت را غرچ می‌گفتند. غرچ یک اصطلاح قریبست که تا با مرز شک-ل غلیج در آسیای وسطی باقیمانده که در مورد سکنه آریایی ولایت کوهستانی سمت علیای آمو دریا استعمال میکنند (۱). بارتولد باز در کتاب ترکستان خود ذکر می‌کند که از خلیج می‌کند و غلیجایی‌ها را همان خلیجها می‌خواند (۲) ل. و مس این عقیده وی را رد کرد اما بارتولد با پایا سخنها دیگر عقیده اول خود را مره کدتر ساخت. چنانچه برای اثبات قول خود شرحی «از جهان نامه» نسخه منحصر بفرد که در حدود ۲۰۰-۱۲۰۰ میلادی نوشته شده و از آن محمد ابن نجیب بکران است می‌آورد: خلیج قری می از ترککان از حدود خلیج بحد و دزابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرایی است آنجا مقام کردند پس بسبب گرمی هوای آن ایشان متغیر گشت و بسیاهی مایل شد و زبان نیز تغییر پذیرفت و لغت دیگر گشت و طایفه‌ای از آن جمله بحد و دباورد افتادند بهره‌کی مقام ساختند و خلیج را مردمان به تصحیف خلیج می‌خواندند (۳).

دارمسترو بیلو نیز خلیجی و غلیجی را یکی میداند (۴) طائفه خلیج را باشکال خرلیخ قرلق، قرلغ و غیره نیز ضبط کرده‌اند (۵) و ترککان خلیج بزیبایی و نیکویی اندام

(۱) ص ۸۸ جغرافیای تاریخی ایران نام لیلی بارتولد شرق شناس معروف روسی ترجمه حمزه سرداور چاپ اتحادیه تهران

(۲) ص ۳۴۰ حدود العالم من المشرق الی المغرب ترجمه و حواشی مینورسکی و مقدمه بارتولد چاپ کسفورد بزبان انگلیسی ۱۹۳۷

(۳) *fol. 17 of the cpy board together with H.A. Ms. and*
کذا ص ۳۴۷ حدود العالم (324) *fol 206 of Bibl Nat. anc. fondspers.*
مصحح مینورسکی

(۴) ص ۱۴۷ و ۱۷۳ انسایکلوپیدیای اسلامی ذیل لغت افغانستان بقلم *Longworth dames*
چاپ لندن سال ۱۹۱۳ و همچنین رجوع شود به صفحات ۲۵ کتاب *Raccs of Afghanistan*
(نژاد های افغانستان) *H.W. Bellew* چاپ کلکته سال ۱۸۸۰

(۵) رجوع شود بحاشیه ص ۳۳۹ جلد دوم جهانگشای جوینی چاپ لیدن بتصحیح علامه میرزا محمد قزوینی و همچنین بدایره المعاف اسلامی ذیل کلمه قرلق بقلم بارتولد

در ادبیات فارسی شهرت دارند (۱) چنانکه کسایی مروزی گوید:

نرگس نگر چگونه همی عاشقی کند بر چشمان آن صنم خلجی نژاد
گویسی مگر کسی بشد از آب زعفران انگشت زرد کرد و بکافور بر نهاد
از مطالب بالا این نکته مستفاد میشود که خلج هم نام جای و هم نام قوم است طوریکه دیدیم سرزمین خلج نزدیک کابل و غزنی بوده است و خ-لجها در

بنمـریفبد د لت بهر سمخـدی
ناصر خسرو در یکجا گوید :
روستایی و غرچه را مانسی (۱)

استاده بدی بیامیان شیر
در توضیح شیر با میان ترشته اند :
بنشسته بغرچ در بدی شاری (۲)

«شیر ملک آنجا است چنانکه ملک ختلان را نیز شیر ختلان یا ختلان خدایا ختلان
شاه گفتندی (۳) و شار عنوان ملک غور یا غرش یا غرستان یا غرستان
بتلفظ اوستایی غرستانه و فردوسی غرچکان : چنانکه گوید :

شه غرچکان برد بسطام شیر
یا غرچستان و یا غرچستان . فرخی گوید :

سپهبد سپه شاه شرق ابو منصور
سیاستی است مراوراکه در ولایت او
فرا تکیـن دوانی امیر غرچستان
پلنگ رفت نیاردمگر گشاده دهان
درین دیار بهنگام شارچندین بار
پلنگ و ار نمودند غرچکان عصیان

غرچستان مطابق جغرافیای عرب ولایت مستقلی بوده است که در طرف غربی
آن هرات و بجانب شرقش غور و در سمت شمالش مرور و در ناحیه جنوبیش
غزنه بوده است و آنرا نسبت به ملکش غرچالشار نیز میگویند مستقر شارگاهی در شهری
مسمی به پشین (یا افشین) بوده هنگامی در دهی از کرهستان مسمی به بلکیان و وقتی
در فیروزکوه و شاید زمانی هم در بیوار دیگر. از بلاد آنجا سرخکث و سنجته
و سورمین است (۴) غرچستان را مملکت الجبال نیز ترجمه کرده اند .

(۱) لغت فرس اسدی به تصحیح عباس اقبال ص ۴۷۴ شعرا زبیدی بلخی چاپخانه مجلس ۱۳۱۹

(۲) ص ۴۶۸ دیوان ناصر خسرو، شرح و خواشی مجتبی مینوی در ص ۶۸۶

(۳) المسالک و الممالک ابن خردادبه ص ۳۹ و ۴۰ المسالک و الممالک اصطخری ص ۲۸ ،
البلدان یعقوبی ص ۲۸۹ صاحب لغت فرس زیر عنوان شاراین بیت را آورده است :

عزیز و قیصر و فغفور را بمان که ورت
جای دیگر گوید : بسی خسرو و نسامـور پش او
نه شارمانده شیرج نه رای مانده رام
شد ستند زی پند ر شاریان

عنصری کلمه غرچستان را در قصیده ای آورده است :

کنون عجیب تر از آن فتح ، فتح غرچستان
که شد بد و لت او و مر سپاه او را رام

(۴) اصطخری ص ۲۷۱ مقدسی ص ۲۶، ۳۴، ۳۰۹ تقویم البلدان ابوالفدا ص ۶۴ آثار البلاد

قزوینی ص ۲۸۵ معجم البلدان یا قوت ج اول ص ۸۰۳ مرصدا لاطلاع جلد دوم ص ۳۰۷

کلمه (گر) از ریشه اوستایی و در فارسی بمعنی کوه آمده است چنانچه در کلمات گر شاه بمعنای ملک الجبال و سنگر، گردنه گردر بمعنی دره و فرغر (پارهای آب که در پای کوه جمع شود) و گردیز (یا گردژ یعنی حصار کوهستانی) و گاوگور یعنی گاو کوهی و مبارز چنانکه اسدی آورده است (۱) :

بیامد بمیدان همی گاوگور که افزون بداور از صد گاوزور

و کذا در کلمات لوگرو باد غریبی باد کوهی و گرز و گزره خروگر بز و امثال آن . . . کلمه غور نیز در فارسی بمعنی کوه آمده است چنانکه ناصر خسرو گوید :
بار درخت دهر تویی جهل کن مگر بی مغز نوفتی ز درخت چو گوز غور (۲)
در تاریخ طبرستان کلمه غر بمعنای کوه آمده و نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله همه جا شاهان غر را که خود بدیشان منسوب بود بنام ملک الجبال خوانده و یاد کرده است. کلمه غر در پشتو بمعنی کوه هنوز زنده و مستعمل است. پس ثابت است که جزء اول کلمه غلجی همان کلمه غر و گر بمعنای کوه است اینک میپردازیم بشرح جزء دوم آن .

در فارسی (زی) در آخر کلمات بسه شکل دیده شده است در بعض کلمات جزء اصلی کلمه است مانند سگری یا سجری که راجع بآن بحث خواهیم کرد . دوم بصورت ادات نسبت که از قدیم باشکال چی، جی و زی باقیمانده و بما رسیده

(۱) ص ۱۶۴ لغت، فرس اسدی طوسی .

(۲) ص ۱۹۸ دیوان ناصر خسرو چاپ نصر الله تقوی طبع تهران یاد داشت، الف : راجع بخلج رجوع بصفحات ۲۰۶ و ۲۰۸ و ۶۶۲ تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض چاپ وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۴ ب : مشهورترین شارهای غرستان یکی شار ابو نصر و پسرش شاه شار بودند که مغلوب سلطان محمود غزنوی گشتند و تفصیل آن در کتب تاریخ ضبط است . ج : ، بدیع الزمان عبدالواسع غرستانی شاعر معروف قرن ششم بجهت انتساب بفرجستان جلی تخلص میکرد است .

است مانند غزنیچی (۱) ساغرچی، آغاجی، مرغزی (مروزی) غرچی، غرزی، ساوچی (منسوب بساوه اگر ساو و ساو ج معرب آن نباشد) این نوع نسبت در لهجه مازندرانی بشکل یج مانده است مانند نسبت بیچاشم چا شمبیج و یوشی یوشیچ و امثال آن. سومی مخفف زاده فارسی است مانند محمدزی و یا محمدزایی یا محمدزی یعنی زاده محمد که ظاهراً شکل متأخر و تازه آنست. قدیمترین زی که از نوع اول داریم کلمات سجزی و سگری بمعنای سیستانی است. چنانکه میدانیم در زمانهای با

ساگ زی و سها گیزی میزیند منتها گاهی برای فرار از کلمه ساگ و یارنگ دادن اسلامی بآن خود را اسحق زایی میگویند اما در لهجه عوام و قبایله های قدیم همه جا ساگزی است. کلمه خلجی و غلجی (غلجایی، غلزایی، غلزی) نیز از همین نوع است که منسوب بغرج یعنی کوه است و دیگر از این نوع کلمات (الکوزیی) است، این کلمه نام یک قوم و قبایله معروف قندهار است (۱) تلفظ کلمه بصورت ا

که کلمه‌ها را کوزی اسم محل برده و بعد بر مردم اطلاق شده اکنون کلمه الکوزی یاد آور آن معنی است و مسلماً (زی) در الکوزی و اراک-وزی نیز اصلی و جزء کلمه است و از همین قبیل است رازی منسوب بر اگا یا راجایار از یعنی ری. پس بعقیده بنده (زی) هایسی که در او آخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم در افغانستان شروع شده و بسکثرت شیوع یافته است تقلیدی از دو نوع اول بوده و روی آن مشابهت و یا بتصور این که آن (زی) ها مختلف زاده است اسامی قبایل مختلف با آنصوره آمده است مانند سدوزی نورزی، یوسف زبی و غیره باین تفاوت که کلمه سگزی و اراکوزی و خلجی و یا غلجی در اول نسبت بمحل بود و بعد بر مردم اطلاق شد حال آنکه زی های بعد تنها بر مردم و قوم اطلاق می شود نه بر محل خاصی.

خلاصه بعقیده نگارنده خلجی ها همان غلجایی و غلزایی ها است. اسادرین که از نظر نژاد اصلاً ترک بوده اند یا خیر بطور مسلم نمیتوان اظهار عقیده کرد. چنانکه دیدیم گاهی کلمه افغان جدا از خلج ذکر شده و گاهی آنها بنام افغان شناخته شده اند و زمانی هم تصریح شده که اصلاً ترک بوده و زبان و عادات خود را تغیر داده اند اما یک نکته را باید در نظر داشت که گاهی اقوام آریایی ما وراً النهر را نیز بمناسبت مجاورت با قبایل ترک ترک خوانده اند حال آنکه اصلاً ترک نبودند. که در این مختصر جای بحث آن نیست. و هم ممکن است خلج نژاد مختلطی از ترک و افغان باشد. مطالعه سلسله خلجیه هند بنحویکه شاید و باید ممکن است برین موضوع روشنی خاصی اندازد انشاء الله در شمارهای آینده در باره این سلسله مفصلاً صحبت خواهیم کرد فقط در اینجا بذکر اسامی سلاطین آن میپردازیم:

خلجی ها دومین سلسله مسلمانانی بودند که بعد از سلاطین ملوک غور در هند حکمرانی مستعمل داشتند در عهد غزنویان و غوریان هند وستان حکم مستعمره خارجی را داشت اما از عهد قطب الدین آیبک (آغاز قرن هفتم هجری) سلسله خاص و مستقلی بر هند فرمادگی یافت. در واقع بیش از دوره سلطنت، غول در هند

پنج سلسله تشکیل یافته و حکمرانی کرده اند که عبارتند از (۱) سلاطین مملوک
۲ - سلاطین خلجی ۳ - تغلقیه ۴ - لودیان ۵ - سلاطین افغانی سوری
اسامی سلاطین خلجی بدین قرار است :

جلال الدین فیروز شاه ثانی ۶۸۹ هـ . ق

رکن الدین ابراهیم شاه اول ۶۹۵ هـ . ق

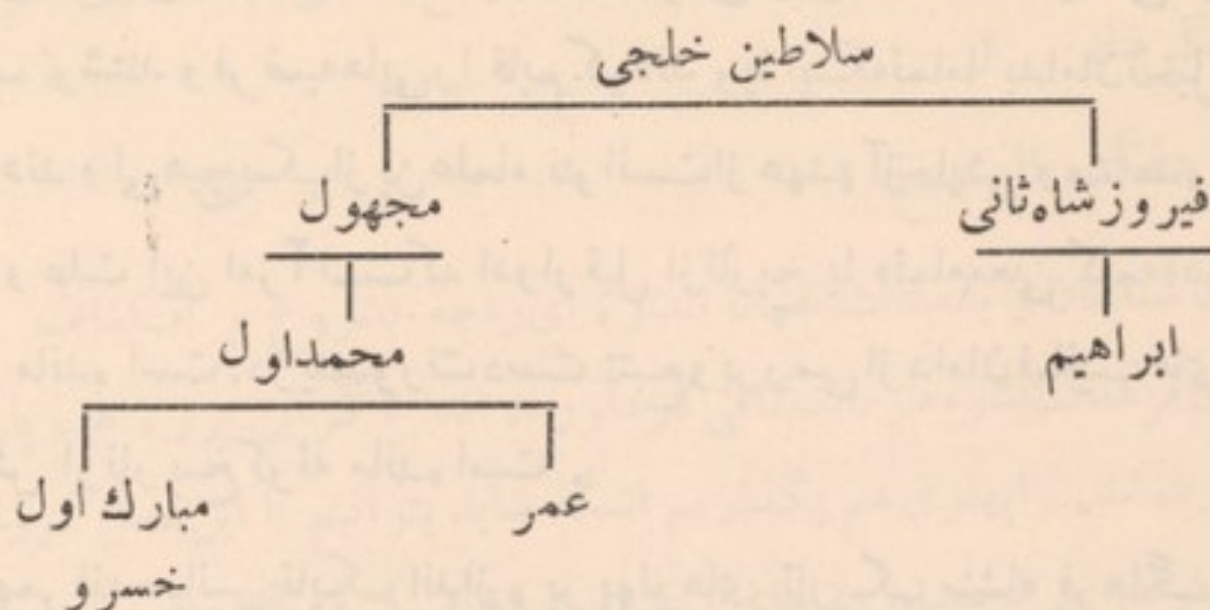
علاء الدین محمد شاه اول ۶۹۵ هـ . ق

شهاب الدین عمر شاه ۷۱۵ هـ . ق

قطب الدین مبارکشاه اول ۷۱۶ هـ . ق

ناصرالدین خسرو شاه ۷۲۰ هـ . ق

استانلی لین پول شجره این سلسله را بدین ترتیب آورده است : (۱)



شاهان خلجی اکثر مشوق علم و ادب بوده اند و مادر شمارهای آینده از آن
مفصلاً بحث نخواهیم کرد ظاهراً بعضی از آنان طبع شعر نیز داشتند این قطعه را
بمحمد خلجی نسبت میدهند :

بسیار در این جهان چمیدیم	بسیار نعیم و ناز دیدیم
اسپان بلند بر نشسته-یم	ترکان گران بها خریدیم
گشتیم مه تمام و از ضعف	امروز چو ماه نو خمیدیم

نویسنده : پرو فیسر جان کوپر

انکشاف فرهنگ

دور نه‌های فرهنگی

منشأ فرهنگ

مترجم : علی محمد زه‌ها

از دیدن این عنوان چنان حدس زده میشود که راجع به منشأ فرهنگ معلومات مفصلی بخوانندگان تقدیم خواهد کرد لی

نوشت و خوان راجع بطرز زندگی و طرز فکر مردم آن اعصار شواهدی در دست نیست. اما از روی مواد باقیمانده مادی (*Material*) که در بالا از آن صحبت نمودیم میتوانیم راجع بروش زندگی مردمان قبل از تاریخ آگاهی پیدا کنیم چنانچه اگر در اثر کاوش و حفاریات اسکلیت مرده ای را یافتیم که بازو رات و یا کافور دفن شده میتواند نیم ازین یافته تا اندازه بطرز زندگی آنها پی ببریم. ولی با آنها نباید دامن احتیاط را از کف گذاشت یعنی وقتیکه از روی یک ماده یافته شده تاریخی استنتاج مینمائیم نباید چنان باشد که از روی یک شی بسیط باست

بلی این درست است که کلتور و فرهنگ عناصر جدید و رسم و رواج نوین را میپذیرد اما در حین زمان نباید فراموش کرد که فرهنگ بر سر آنست که بعضی عناصر را از دست دهد چنانچه از دست هم میدهد. فرهنگ بعضی عناصر را از چند لحاظ از دست میدهد. بعضی اوقات مردم از یک دسته صفات ممیزه و مشخصه خود را در میگذراند و علت آن اینست که آن صفات مشخصه آنقدر ها مفید نبوده و فایده و سود مادی و معنوی شان در صفات دیگر بیشتر مضمر میباشند. بعبارت ساده تر: صفات و ممیزات سابق از عهده احتیاجات جدید شان برآمده نمی-توانند. در اینجا ب

رئسانس‌ها در تحول و تغییر فرهنگ

گفت و شنو دهای زیادی درباره آثار و بقایای مادی و معنوی فرهنگ بعمل آمده است بعضی‌ها این وضع مردمان کوهستانی را که استحمام نمی‌نمایند، «جهالت و خرافات» نام می‌دهند اما با همان «جهالت و خرافات» احتمال قوی می‌رود که مردم کوهستان از آن‌ها بی‌کس خود را پاک و نظیف نگاه می‌دارند بیشتر عمر نمایند. مراد ازین گفته ما اینست که رسم و رواج مخصوصی در بین یکدسته مردم مخصوص تازمانی دوام می‌کند که با محیط ک

انسانها آن جز را تحمل نکرده قربان کل مینمایند. ازین حیث فرهنگ و کلتور حیثیت یک واحد را پیدا میکند. چنان یک واحد یک تمام خورد و ریز آن توفیقی بهم رساند و بالا اقل چنان معلوم میشود که خورد و ریز آن واحد با هم سر میخورد. و از نظر همین واحد فرهنگی است که انسانها عناصر جدید فرهنگی را می پذیرند و از عناصر فر توت و غیر حیاتی آن در میگذرند.

که مردان قبل از وقت در تار یسخ دیده شده و هم این گفته بذات خود در مورد اختراعات پرنسب مهمی را در خود نهفته دارد زیرا در مرحله ایکه یک اختراع مورد قبول واقع میشود نه بذات خود اختراع تعلق دارد بلکه بیشتر بدان شرایطی که اختراع در بین آن قرار گرفته مربوط است.

یعنی شرایط است که دورا دور اختراع را فرا گرفته هم میتواند اختراع را بپذیرد و هم میتواند ردش نماید.

اختراع علی الاکثر مرهون کیفیت ذاتی خود نبوده بلکه شهرت آن بیشتر معلول بععل مرکب پذیرفته شدن و استعمال آن در جامعه مخصوصی میباشد.

از آنجائیکه اختراعات مجبور است از علوم گذشته و تکنیک دیروز استفاده نموده و شهرتش بپذیرفتن آن از طرف جامعه تعلق دارد از همان جهت اختراعات پیش از اینک به وقوع پیوندد پیش بینی میگردد.

مقصود ما ازین گفته ها آن نبوده که حیثیت مخترعین را بزمین بزیم بلکه هدف اصلی و نهایی ما ازین گفته ها این بوده که دست رد را متوجه آن عقیده بسی خرد مندانه ای نمائیم که میگویند: «انکشاف و ترقی فرهنگ بشری مرهون فعالیت های چند تن محدود میباشد»

این خیلی درست تر میباشد اگر می گفتیم که مخترعین چه در ساحه مادیات و چه در حوزه معنویات بهمان اندازه که خالق و مخترع بوده اند بهمان اندازه مخلوق آن فرهنگ هستند که در آغوش آن پرورش یافته و تربیه شده اند.

تأثیر زبان

و ادب دری بر عربی

ترجمه و نگارش محمدرحیم الهام

—۲—

۲- چگونگی انتقال فکر خراسانی بتازی: در پهلوی ورود کلمات و ترکیبات دری

و نا کام رستم بدست خردش ، که غالبا در سالیان (۵۵۰ بیش از میلاد) بوقوع پیوسته ، و نمودار یست از رسم ماتمرداری آریا- بیان زا بلستان و کاسا- بلستان . چنین میسر آید .

همه لشکرش خاک بر سر زد ند	بپرده سرای آتش اندر زدند
همی زار بگریست هر کسان شنید	فغانش زایوان بکیوان رسید
تو گفתי که از	

میان راءیت کماراءیت ولاری شعرا الرحه و آخره رانته-ف
 هذا حباه الله فضل خلافه ولذاك جنات النعيم تم-زحرف
 مفاد ادبیات بالا بفارسی :

«من دو چشم دارم این يك خرسند است از جبهه خلیفه‌ام ، و این دیگر-رش
 می‌گیرد . چشمان من بیک هنگام گریه و خوشی مینمایند ، چیزی که آنرا بما تم
 و امید ارد آن چیز را نه-ا خ

چنانچه آثار بزرگان علمی و ادبی افغانی از قبیل ابن سینای بلخی ، ابو نصر فارابی ، ابو الفتح بستی و از شاعران مانند بشار بن برد تخارستانی که در ادب منظوم عرب تحول و انقلاب مهم فکری وارد کرده است ، و از نویسندگان عبدالحمید کاتب انباری (میمنگی) که از مترسلان معروف مروان بود در زبان عربی شهرت جهانی داشته و هر کدام شیوه یی نو در نویسندگی و شاعری عربی پدید آورده و نیز فرهنگ افغانی را در زبان عربی منعکس ساخته است . برای این که مطالب گفته شده فوق را بهتر مورد سنجش و قضاوت قرار بدهیم داد . اینک عبارتی چند از کتاب تاریخ السل

«دربار» را که کلمه دری است. بکار بردند و دیوان محاسبات خویش را «دفتر» نامیدند. همچنان کلمه «بستان» هم برای باغ و هم بحیث لقب برای کنیزکان حرم و لغت «نرجس» که معرب «نرگس» است در محاوره های روز مره بکار برده میشد و گلدسته ها پیرا که بستانا نیا نان باقایان خود پیشکش میکردند بنام «دستنبویه» یاد میکردند، و ترکیب «شراب خسروانی» را برای باده ییکه در محفلهای سرور و خوشی و مجلسهای عشرت سرمیکشیدند مورد استعمال قرار دادند.

«ثم ولي ثغر اسند عمر بن حنص بن عثمان هزار مرد» کلمه «تخت» دری نیز درینوقت در عربی راه یافت و اعراب سریر خلفای خویش را «تخت الملک» می‌گفتند. کلمه «مرزبان» که لقب شهزادگان خراسان یا حاکمان و سرحدداران (مرزبه معنی سرحد و کشور) بان پسوند مالکیت چون در کلمات پاسبان و پیلبان و مهربان (بود و نیز «دهقان» که معرب «دهگان» است و معنی نجیب و زارع را افاده میکند در عربی وارد گردید و جمع آن بشکل «مرز

چون در جمله (احمد باز آمد) و «شاجر د» معرب «شا گرد» و «کرد» معرب «گردن» و کلمات بیشماری دیگر است که حتی در مجموعه لغات عربی داخل گردیده اند که مثالهای آن در زیر نقل میشود .

«باز» درین بیت متبنی (جلد اول صفحه ۱۰۵ طبع قاهره) .

إذا نظر الباز فی عطفه کسته شعاعا علی المکنب

اصل کلمه دری	معرب آن	اصل کلمه دری	معرب آن
ارغوان	ار جوان	گلزار	جلنار
خرنکار	خنکار	پنجه	فنزج
ترازو	ترازی	گوارش	جو ارش
بابونه	بابونج	خوش آب	خشاف
خیار چنبر	خیار شنبدر	پرکار	برکار
بادنگان	بادنجان	بوره	بورق
قرانگبین	قرنجبین	ابریشم	ابریشم
تخت دار	دخدار	دمه	دمق
دیبا	دیباچ	بوسه	باس
گاومیش	جاموش	گریبان	جر بان
چوغه	جوغه	نوروز	نیرز
نرگس	نرجس	طست	طشت
جانباز	جنباز	سنگه	سنجه
سرموزه	جرموق	بتمخانه	بامخانه
دوره	دوراق	انگشتوانه	کشتبان
تنبان	تبان	سکرگه	سقر قعه
گل نسرین	جلنسرین	زرگون	زر جون
گل انگبین	جلنجبین	گزر	جزر
پيله	فیلج	سنباده	سنبادج
گل آب	جلاب	زرنه	زرنیخ - زرنیق
موزه	موزج	سپیده	اسفیداج
پالوده	فالوذج	اندازه	هندسه
ببر	ببر	نیزه	نیزك

اصل کلمه دری	معرب آن	اصل کلمه دری	معرب آن
فندق	بندق	استاذ	استاد
گردبان	جردبان	سردابه	سرداب
بوته	بوده	رندج	رنده
گرده	جردق	سرجین	سرگین
گرده	جر دقه</		

افزون بر کلماتیکه دیدیم بسیاری از کلمه های دری را میتوان یافت که در آثار عربی بدون اندک تغییر و تعریب بشکل اصلی دری آن بکار رفته است، مانند :

ترکش -- میخانه -- نیلوفر -- قهرمان -- تازہ -- افیون -- دهلیز -- دهنه --
تخت روان -- زراب -- زندیق -- ساده -- شاغم -- شاهتره -- شیرہ -- شاه -- شاهانه --
صندل -- تبر -- فرزین -- کتخدا -- کارخانه -- مومیا -- کوسه -- کهربا -- برسیاوشان .

نمونه هاییرا که در بالا آور

ابو القاسم اسمعیل بن عباد بن عباد الوزير معروف به صاحب کافیات
اینسان عربی گزارش داده است :

بسرقت من طرته شعره
حین غذا یمشطها بالمشاط
ثم تدلحیت بها مثقالا
تدلح النمل بحب الحنات
قال ابی من ولدی مذکما
کلا کما یدخل سم الحیاظ

بهمانگونه این چند بیت . محمد بن صالح :

و نویسنده مشهور عرب ثعالبی یگان پارچه آنرا گرد آوری کرده که درینجا بیت زیر را که ترجمه یک فرد ابو عبدالله ابیوردی است بطور مثال نقل میکنیم:

ومن عقق قد رام مشيته قبجته فانسی ممشاء ولم يمش كما لجحل
ترجمه ضرب المثلهای زیرین دری آن قابل یاد آوری میباشد:

شب است آبستنی بینم چه زاید | لیلیل حبلی لیس ید ری مایلد
خاك از توده ی کلان بردار.

(۳۳)

عبد الرازق (زهیر)

د ادبیاتو لیسانسه

د پښتو د ادبیاتو ملی

سېکونه

-۴-

(۴) مصرعو چ

ذمّانی فاعل و زائر علی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library